

زندگی سالم مساوی است به تربیت * اخلاق

دکتر علی اکبر شعاری نژاد

نتیجه‌ی همزیستی اخلاق و تربیت، زندگی سالم است

انصاف، آزادمنشی، زورگویی، بخل، حسادت و کینه‌توزی. مثلاً وقتی می‌گوییم: فلان شخص یا فلان معلم عادل است، اشاره می‌کنیم به این که او در روابطش با مردم، خود را برتر از ایشان قلمداد نمی‌کند، و سهم بیشتر نمی‌خواهد. یا وقتی می‌گوییم فلان مدیر مدرسه، آزادمنش است، اشاره داریم به این که او در حوزه‌ی مدیریت آموزشی، به همه‌ی اشخاص اعم از معلم و دانش‌آموز، کارمند و اولیای دانش‌آموزان احترام می‌گذارد و به ایشان فرصت می‌دهد درباره‌ی امور مدرسه، آزادانه نظر بدهند؛ همان قدر که خودش را آزاد می‌پندارد. البته صورت معکوس برخی از فرایندهای مذکور هم اخلاق تلقی می‌شود که آن را «اخلاق سلبی» یا «اخلاق منفی» خوانند؛ از قبیل: ظلم، بی‌انصافی و استبداد در مقابل «اخلاق ایجابی» یا «اخلاق مثبت».

به عبارت دیگر، همین که رابطه‌ای میان دو یا چند نفر برقرار شد، نخستین نمایانگر اخلاق، چگونگی ارتباط یا تعامل آن‌ها خواهد بود. آیا مانند دو انسان سالم، یا مانند دو دشمن ظاهراً دوست یا دوست‌نما باهم معامله می‌کنند؟ آیا فلان فروشنده در معامله‌هایش با مردم، به مصلحت مشتری خود هم می‌اندیشد؟ آیا او را در خریدش راهنمایی می‌کند؟ یا یک معلم به موقع سر کلاس حاضر می‌شود؟ همه‌ی دانش‌آموزان را انسانی همانند خودش تلقی می‌کند؟ آیا در ارزش‌یابی آموزش خود، عادلانه عمل می‌کند؟ مثلاً عملاً تفاوت‌های فردی ایشان را در نظر می‌گیرد؟ آیا از متفاوت و انتقادی اندیشیدن دانش‌آموزان خود استقبال می‌کند؟ آیا از داوری‌های تعصب‌آمیز درباره‌ی اشخاص می‌پرهیزد؟ آیا معلم است یا مبلغ؟ در هر حال، مسئولیت اخلاقی (ایجابی) حکم می‌کند که به دیگربودگی دیگران احترام بگذاریم، حق متفاوت بودن دیگران را بپذیریم و باور کنیم و از هر کس در خور توانش انتظار داشته باشیم. در غیر این صورت، ستمکار قلمداد خواهیم شد.

بدیهی است، فرایند اخلاق حتی «علم اخلاق»، با تعریفی که از آن کردیم، از مؤلفه‌ها و متغیرهای فرهنگ جامعه به‌شمار می‌رود. چون معیارهای اخلاقی را عمدتاً فرهنگ تعیین می‌کند. گاهی اخلاق یا کردارهای اخلاقی را با پسوندهایی از این‌گونه تعریف می‌کنند: - اخلاق تقوایی یا اخلاق خدامحور (دینی)؛ - اخلاق انسان‌محوری؛ - اخلاق منطقی؛ - اخلاق فلسفی؛ - اخلاق علمی؛ - اخلاق ادبی؛ - اخلاق پزشکی؛ - اخلاق خرید و فروشی (معامله‌ای)؛ اخلاق خویشتن‌مدار؛ -

آرزوی بزرگ

ای کاش می‌توانستیم مفاهیم گفتاری و نوشتاری خود را آن‌چنان تعریف کنیم که مخاطبان ما از گفته‌ها و نوشته‌های ما همان برداشت را کنند که مطلوب ماست! شاید برای همین است که می‌گویند کردار گویا تر از گفتار و نوشتار است!

زندگی، سراسر کنترل است: کنترل شدن و کنترل کردن، اگر چه خوشایند نیست.

دو مفهوم «اخلاق» و «تربیت»، با وجود قرن‌ها مطرح شدنشان، هنوز هم ناشناخته‌اند و نیازمند توصیف، تعریف، تحلیل و تبیین. به عبارت دیگر، در سطح جهان انسان، شاید کم‌تر افرادی باشند که این دو مفهوم را در زندگی هر روزشان به کار نبرند و یا آن‌ها را خیر تلقی نکنند. حتی دو مفهوم اخلاق و تربیت را می‌توان از شالوده‌های زیستی مهم آدمی به شمار آورد. در واقع، انسان نااخلاق و ناتربیت، برای ما تصورناپذیر است و به ندرت می‌توان اندیشه‌مندی را یافت که دو مفهوم مذکور را به مناسبتی به کار نبرده باشد. خصوصاً اندیشه‌مندانی که «انسان‌مدار» یا «انسان‌محور» بوده‌اند یا هستند و یا چنین می‌اندیشند.

اخلاق را باید در کردار، نه صرفاً گفتار و یا نوشتار ملاحظه کرد. یا به گفته‌ی سارتر آن چه به بشر امکان زندگی می‌دهد، فقط عمل است.

اخلاق یعنی جمع «خُلق»، عمدتاً و معمولاً به کردار خود که در ارتباط با دیگری سر می‌زند و غالباً مشهود است، اطلاق می‌شود. به این معنا که مفهوم خلق یا اخلاق در روابط اجتماعی مطرح می‌شود و چگونگی این رابطه را نشان می‌دهد. در زبان کلامی، لغت‌هایی داریم که صرفاً به چند و چون همین روابط اطلاق می‌شوند؛ از قبیل: عدالت،

اخلاق اقتصادی؛ - اخلاق جهانی (جهان‌محوری)؛ - اخلاق سیاسی

شاید اصطلاح «اخلاق فرهنگی» جامع و شامل همه‌ی اصطلاحات مذکور باشد. همین پسوند که تقریباً معیار ارزیابی کردارهای تعاملی افراد است، نوع آن را نشان می‌دهد. مثلاً در اخلاق تقوایی یا دینی و یا خدامحوری، از پسوند آن درمی‌یابیم که شخص در کردارهای خود، بیش از همه یا بیشتر به رضایت الهی توجه دارد و می‌کوشد خداوند را از خویشتر راضی نگه دارد. یا مثلاً در فلسفه‌ی اگزیستانسیالیسم (اصالت وجود یا اصالت انسان) یا فلسفه‌ی انسان‌گرایی، خود انسان به‌عنوان یک انسان با ویژگی‌هایی که دارد، معیار اخلاق است و هیچ شهروندی، در هر شرایط یا موقعیتی که دارد، مجاز نیست شهروند دیگری را ابزار خودش تلقی کند و خود را نسبت به او برتر پندارد و یا انسانی، برده‌ی انسان دیگری مثل خودش باشد. این تفکیک را هم در حوزه‌ی «اخلاق» می‌بینیم: اخلاق پیشامدرن، اخلاق مدرن، و اخلاق پسامدرن. بدیهی است که هر کدام از این نگرش‌ها طبعاً نشانگر و تجویزگر الگوها و چهارچوب‌هایی است برای رفتار آدمیان، و چند و چون ارتباط و تعامل میان ایشان. به عبارت دیگر، موضوع اساسی اخلاق (یا علم اخلاق اگر بتوانیم آن را علم تعریف کنیم)، در شکل ایجابی و مثبت آن، نوعی «رفتارشناسی» است؛ البته رفتارشناسی کمال یا رفتارشناسی انسان کامل.^۱

به عبارت دیگر، تقریباً تنها در بحث از انسان و رفتارهای عمدتاً اجتماعی اوست که مفهوم «اخلاق» مطرح می‌شود و به چگونگی عملکردهای افراد با همدیگر اشاره دارد. مثلاً در روابطشان صراحت کلام دارند یا تعارف و تملق دیده می‌شود، صدیق‌اند یا تظاهر به صداقت می‌کنند، یکدیگر را واقعاً دوست دارند یا تنها در کاربرد مفاهیم غلیظ تعارفی از قبیل قربانت، تصدقت، عزیز، و... مهارت دارند! و ... در صورتی که اخلاق را زمانی ثبت یا ایجابی خواهیم خواند که بر مصلحت طرفین و محبت و احترام متقابل مبتنی باشد و انجام گیرد.

اخلاق و تربیت (آموزش - پرورش)

تربیت (آموزش - پرورش یا تعلیم - تربیت)، فعالیتی است هدفمند و نظام‌دار که به منظور کمک به فرد یا گروه در تغییر رفتار از موجود به مطلوب یا پیدایش تغییر رفتاری نوین انجام می‌گیرد تا او بتواند با محیط طبیعی و اجتماعی سازگاری کند و از زندگی سالم و لذت‌بخش برخوردار شود. در واقع، تربیت برقراری نوعی ارتباط و تعامل هدف‌دار و نظام‌دار و ادامه‌ی آن میان دو فرد یا فرد و گروه است. با توجه به این تعریف از تربیت و تعریفی که از اخلاق کردیم، درمی‌یابیم:

- اخلاق و تربیت، هر دو فرایندهای اجتماعی هستند.
 - هر دو در تعامل و ارتباط مطرح می‌شوند.
 - هر دو عمدتاً درباره‌ی انسان‌اند و به انسان تعلق دارند.
 - هر دو هدفمند انجام می‌گیرند و هدف هر دو انسانیت انسان است که رشد کند، گسترش یابد و سالم باشد و سالم بماند.
 - هر دو طبعاً آثار عملی دارند، اگرچه ممکن است مبتنی بر نظریه‌ای انجام گیرند.
 - هر دو از مؤلفه‌های فرهنگ به‌شمار می‌روند، اگرچه روی آن اثر می‌گذارند یا از آن متأثر می‌شوند.
 - هر دو شکل‌های مثبت (ایجابی) و سلبی (منفی) دارند.
 - هر دو گاهی قوی و گاهی ضعیف می‌شوند یا انجام می‌گیرند.
 - هر دو عمدتاً آموختنی هستند؛ غالباً آموختن تقلیدی، خصوصاً اخلاق.
- اگرچه دو فرایند حیاتی انسان یعنی تربیت و اخلاق یا اخلاق و تربیت، هم‌زمان و باهم هستند و تفکیک آن‌ها، جز در ذهن غیرممکن است، با وجود این، تفاوت‌هایی دارند از این گونه:
۱. تربیت عام است و همه‌ی ابعاد رفتار را دربرمی‌گیرد. در صورتی که اخلاق عمدتاً جنبه یا رنگ ارزشی دارد و در حوزه‌ی کردار مطرح



آدمی تنها زاییده‌ی اقتصاد برتر نیست، در هنر و ادب و اخلاق هم باید متمدن بود و برتری داشت.

لوئی پاستور

رفتار نامطلوب به مطلوب (اخلاق منفی به مثبت) عبارت‌اند از:

الف) حضور در میدان‌های ورزش؛

ب) پرداختن به هنر و فعالیت‌های هنری، خصوصاً هنرهای نمایشی

و موسیقی (هنرمندی معلم، بسیار مؤثر است).

پ) کتاب‌های غیردرسی: داستان و علوم؛

ت) شرکت دادن دانش‌آموزان در اداره‌ی امور بهداشتی، انضباطی،

رفاهی و... مدرسه؛

ث) برگزاری مراسم بزرگداشت برجستگان علم و هنر کشور یا سایر

جوامع، با تأکید غیرمستقیم روی کردارهای آموخته‌ی خوب

ایشان، بدون هرگونه اغراق و خیرخواهی؛

ج) توصیف و تشویق کردارهای آموخته‌ی خوب دانش‌آموزان خود

مدرسه و پاداش دادن به آن‌ها. مثلاً نخواهیم گفت فلان دانش‌آموز،

بسیار باهوش است که باهوش بودن فرد، چندان هم اختیاری نیست،

بلکه خواهیم گفت فلان دانش‌آموز یاد گرفته است که دروغ نگوید،

یاد گرفته است که تمیز و مرتب باشد و...

چ) برجسته کردن کردارهای آموخته‌ی خوب معلمان یا سایر

مستولان یا خواستن از خود دانش‌آموزان تا درباره‌ی آنان گزارش تهیه

کنند؛ البته با تأکید روی کردارهای آموخته‌ی خوب که دیگران هم

می‌توانند آن‌ها را یاد بگیرند.

ح) استفاده از تصویرهای اشخاصی که به سبب کردارهای آموخته‌ی

خوبشان مشهور شده‌اند و به قشر خاصی تعلق ندارند، در کتاب‌های

درسی یا بر دیوارهای مدرسه و کلاس‌ها.

سخن پایانی این که «اخلاق» و «تربیت» (نحوه‌ی کردار و آموزش-

پرورش) هیچ‌کدام موروثی نیست، لکن مستلزم آمادگی طبیعی است

و رابطه‌ی این دو فرایند یا پدیده را می‌توان چنین نشان داد: اخلاق،

عامل تعیین‌کننده‌ی نحوه‌ی برداشت از آموزش-پرورش و فعالیت‌های

آموزشی است در همه‌ی سطوح و آموزش-پرورش، عامل تعیین‌کننده‌ی

شناخت، پذیرفتن، باور کردن، و کاربرد متعهدانه‌ی کردارهای سازنده یا

برخورداری از پندار نیک، گفتار و نوشتار نیک و کردارهای نیک مورد

رضایت خداوند متعال و انسان مخلوق اوست.

به امید لحظات و سال‌های پر از سلامتی، سربلندی، سرافرازی،

سرخوشی، سرحالی، سرزندگی، و سرشار از موفقیت. ان‌شاءالله تعالی.

همواره به یاد داشته باشیم که حیات انسان، اساساً حیات

معنا، حیات زبان، حیات اندیشه‌ی تأملی و حیات ارتباط است.

زیر نویس

۱. به تعریف گانت فیلسوف معروف، رفتار کامل، رفتاری است برآمده

از الگویی که بتواند عمومی و کلی شود.

می‌شود. به عبارت دیگر، تربیت در حوزه‌ی پندار، گفتار، نوشتار و کردار بیشتر مطرح می‌شود. به این معنا که ما معلمان مسئول هستیم، همان قدر که به وضع علمی کودکان و نوجوانان می‌پردازیم، وضع زیستی ایشان را هم که زیربنای سایر ابعاد رفتار است، در نظر داشته باشیم.

۲. در چند و چون اخلاق یا عمل اخلاقی، تقریباً به آسانی می‌توان

داوری کرد، لکن در چند و چون تربیت، چنین سهولتی امکان ندارد.

۳. اخلاق به هر شکل که باشد، تجربه یا محصول تجربه (برداشت)

است؛ در صورتی که تربیت یا آموزش - پرورش تنها محصول تجربه

نیست، بلکه آزمایشی هم است.

۴. اخلاق طبعاً فرایند ارزشی و ارزش‌گذاری است، ولی آموزش-

پرورش، علمی و ارزشی باهم است.

۵. در حوزه‌ی اخلاق، احساسات بیش از عقل یا شعور مطرح است.

در صورتی که در تربیت، عقل بیش از احساسات مطرح می‌شود.

۶. غالباً اخلاق بیش از تربیت از متغیر فرهنگ متأثر می‌شود.

۷. هر دو، راه و روش‌های ارزش‌یابی متفاوتی دارند.

۸. آموزش-پرورش رسمی، دارای مسئولان ویژه‌ای است، در حالی

که اخلاق، مسئولیت همگانی دارد.

۹. در حوزه‌ی تربیت خصوصاً در دنیای امروز، انتظار داریم فرد

جهانی‌بیندیشد و بومی عمل کند، در صورتی که در حوزه‌ی اخلاق،

معمولاً چنین انتظاری مطرح نیست.

۱۰. تربیت یا چند و چون آموزش-پرورش ناگزیر است شرایط رشد

و تکاملی مخاطبان (متربیان) خود را دقیقاً در نظر بگیرد، اما در اخلاق،

چندان مطرح نیست.

۱۱. همه‌ی مسئولان آموزش-پرورش، مسئول امور اخلاقی نیز

هستند، لکن اشخاصی که خود را مسئول اخلاق شهروندان تلقی کنند،

ممکن است به مسئولیت آموزش-پرورش رسمی نیندیشند.

در هر صورت، باید بدانیم و باور کنیم که اخلاق صرفاً درس خاص

یا وعظ و خطابه نیست، بلکه عمل است و در کردارهای انسان جلوه‌گر

می‌شود. از این‌رو، تصور نکنیم که با تدریس مطالب اخلاقی و مطالعه یا

آموزش کتاب‌های اخلاقی، رشد و گسترش کردارهای اخلاقی ایجابی در

میان کودکان و نوجوانان تحقق خواهد یافت؛ مگر این‌که:

□ خود مدیر و معلمان، و پیش از ایشان خانواده‌ها، الگوهای عینی چنین

رویکردهایی باشند.

□ مطالب اخلاقی در همه‌ی کتاب‌های درسی به صورت داستان‌هایی

از اشخاص عینی معاصر یا نزدیک به زمان زندگی کودکان و نوجوانان

مطرح شوند، بدون این‌که کلمه‌ی اخلاق به کار رود.

□ آن‌گونه کردارهای خوب در این‌گونه داستان‌ها مطرح شوند که می‌توان

آن‌ها را یاد گرفت. و عمدتاً به اشخاصی اشاره شود که آن‌ها را آموخته‌اند و

حتماً افراد عادی باشند. چون در غیر این صورت، احتمال این برداشت وجود

دارد که: «چنین کرداری از عهده‌ی همه‌کس ساخته نیست.»

□ همه‌ی کتاب‌های درسی، نوعی محرک کردار خوب انسانی و انسانیت

باشند و به صورت طبیعی تدریس شوند. معلم در تدریس این‌گونه مطالب

باید شخصاً از هر گونه نتیجه‌گیری بپرهیزد و این نتیجه‌گیری به عهده‌ی

خود دانش‌آموزان یا دانشجویان واگذار می‌شود. حتی بهتر است از به کار

بردن کلمه‌ی اخلاق یا کلمات مشابه آن نیز خودداری شود.

امروزه ثابت شده است که بهترین و مؤثرترین فرصت‌های تغییر